

مقاله ۶۳

اولین خانواده بشری

هنگامی که اولین دو موجود بشری - دو قلوها - یازده ساله بودند، و پیش از آن که آنها والدین اولین نوزاد دومین نسل موجودات به راستی بشری گردند، یورنیشیا به عنوان یک کره مسکونی ثبت گردید. و پیام فرشته اعظم از سلوینگتون، به این مناسبت شناسایی رسمی سیاره‌ای، با این عبارات پایان یافت:

«انسان - ذهن، در ششصد و شش سیستانیا ظاهر گشته است، و این والدین نژاد جدید *آندان* و *فانتا* نام خواهند یافت. و کلیه فرشتگان اعظم دعا می کنند که به این مخلوقات سریعاً هدیه سکنی گزین شخصی روح پدر کیهانی عطا گردد.»

آندان نام نبادانی است که به معنی «اولین مخلوق پدر گونه که اشتیاق به کمال انسانی را به نمایش می گذارد» می باشد. فانتا به معنی «اولین مخلوق فرزند گونه که اشتیاق به کمال انسانی را به نمایش می گذارد» می باشد. آندان و فانتا تا هنگام پیوند با تنظیم کنندگان فکری خویش از این اسامی که به آنان عطا گردید هرگز اطلاع نیافتند. آنها در سراسر سفر انسانیشان در یورنیشیا یکدیگر را سونتا-آن و سونتا-ان می نامیدند. سونتا-آن یعنی «مورد مهر مادری واقع شده» و سونتا-ان به معنی «مورد مهر پدری واقع شده» می باشد. آنها این اسامی را به خودشان دادند، و معانی اینها نشانگر احترام و عطف متقابل آنهاست.

۱- آندان و فانتا

آندان و فانتا از بسیاری جهات خارق العاده ترین زوج موجودات بشری بودند که تا کنون روی کره زمین زندگی کرده اند. این زوج شگفت انگیز، والدین واقعی تمامی بشریت، از هر لحاظ نسبت به بسیاری از نواذگان بلا فصل خود برتر بودند، و به طور بنیادی نسبت به کلیه نیاکان نزدیک و دور خود، متفاوت بودند.

والدین این اولین زوج بشری ظاهراً قدری از حد متوسط قبیله خود متفاوت بودند، گر چه آنها در زمره اعضای باهوش تر آن بودند، یعنی آن گروهی که در ابتدا پرتاب سنگ و استفاده از چماق را در نزاع آموختند. آنها همچنین از تیغه تیز سنگ، سنگ چخماق و استخوان استفاده می کردند.

آندان در حالی که هنوز با والدین خویش زندگی می کرد، یک قطعه تیز سنگ چخماق را با استفاده از پی حیوان به این منظور به انتهای یک چماق وصل کرده بود، و طی چندین بار از این سلاح در نجات جان خود و خواهر یک اندازه ماجراجو و کنجکاو خویش که به طور بی وقفه او را در کلیه سفرهای پژوهشی وی همراهی می کرد به خوبی بهره گرفت.

تصمیم آندان و فانتا برای فرار از قبایل نخستیان حاکی از یک کیفیت فکری است که بسیار فراتر از هوش پست تری است که بسیاری از نواذگان بعدی آنان را که به آمیزش با عموزاده های عقب مانده خویش از قبایل شبه میمون تمکین نمودند، تعیین ویژگی می نماید. اما احساس مبهم آنان مبنی بر این که آنها چیزی بیش از حیوان

محض هستند به سبب داشتن شخصیت بود و توسط حضور سکنی گزین تنظیم کنندگان فکر تقویت می گشت. پس از این که آندان و فانتا تصمیم به فرار به سوی شمال گرفتند، برای مدتی ترس بر آنان غلبه کرد، به ویژه ترس ناخشنود ساختن پدر و خانواده نزدیک خویش. آنها تصور کردند که توسط خویشان نزدیک مورد تعرض قرار خواهند گرفت و از این رو مرگ به دستان هم‌قبیله‌ایهای از پیش حسود خود را محتمل شمردند. دوقلوها در جوانی بیشتر وقت خود را با هم گذرانده بودند و به این علت نزد عموزاده‌های حیوانی خود که متعلق به قبایل نخستیان بودند زیاد محبوب نبودند. آنها موقعیت خویش را نیز با ساختن یک خانه جداگانه و بسیار برتر درختی بهبود بخشیدند.

و در این خانه جدید در بین نوک درختان بود که یک شب پس از این که توسط یک طوفان شدید بیدار شدند، و همینطور که یکدیگر را با ترس و عشق توأم در آغوش گرفته بودند، سرانجام تصمیم به فرار از اقامتگاه قبیله‌ای و خانه نوک درختی خود گرفتند.

آنها از پیش منزلگاهی بدوی بر روی نوک درخت که به اندازه یک سفر نیم روزه به سوی شمال فاصله داشت آماده ساخته بودند. این مکان سری و امن اختفای آنها به دور از جنگلهای خانگی در روز نخست بود. به رغم این که دوقلوها در ترس مرگبار نخستیان بیرامون بودن روی زمین در هنگام شب سهیم بودند، مدت کوتاهی پیش از شب هنگام شتابان به سوی شمال رهسپار گشتند. در حالی که شجاعتی غیر معمول نیاز داشت که آنها به این سفر شبانه دست زنند، حتی با وجود ماه کامل، آنها به درستی به این نتیجه رسیدند که احتمال این که جای خالی آنها احساس شود و توسط هم‌قبیله‌ایها و خویشان خویش مورد تعقیب قرار گیرند بعید است. و آنها مدت کوتاهی پس از نیمه شب با ایمنی به میعادگاه از پیش آماده خود رسیدند.

آنها در سفر خود به سوی شمال یک سنگ چخماق را که در معرض دید قرار داشت کشف کردند و با پیدا کردن سنگهای بسیار که برای استفاده‌های گوناگون به طور مناسب شکل یافته بودند، اندوخته‌ای برای آینده جمع آوری نمودند. ضمن تلاش برای تراش دادن این سنگهای چخماق طوری که برای برخی مقاصد انطباق یابند، آندان کیفیت جرقه زن آنها را کشف کرد و ایده ایجاد آتش به ذهنش خطور نمود. اما در آن هنگام این تصور به خوبی در او قوت نگرفت زیرا آب و هوا هنوز سازگار بود و به آتش نیاز کمی وجود داشت.

اما خورشید پاییزی داشت در آسمان پایین تر می آمد، و همینطور که آنها به سوی شمال سفر می کردند، شبها خنک تر و خنک تر می شد. آنها از پیش مجبور شده بودند که برای گرما از پوست حیوانات استفاده کنند. پیش از این که آنها از خانه دور شوند، در یک شب مهتابی آندان به جفت خویش با اشاره فهماند که فکر می کند می تواند با سنگ چخماق آتش درست کند. آنها برای دو ماه تلاش کردند که از جرقه سنگ چخماق برای ایجاد آتش استفاده کنند، اما تنها با شکست مواجه شدند. هر روز این زوج سنگهای چخماق را به هم می زدند و سعی در احتراق چوب داشتند. سرانجام، یک روز عصر در حدود غروب آفتاب، رمز تکنیک آشکار گشت، بدین ترتیب که به ذهن فانتا خطور نمود که به بالای یک درخت نزدیک رفته و یک لانه رها شده پرنده را در کنترل خود گیرد. لانه خشک و بسیار قابل احتراق بود و از این رو به محض این که جرقه بر روی آن افتاد، تماماً شعله ور گردید. آنها به دلیل موفقیت خود آن چنان شگفت زده شده و از جا پریدند که نزدیک بود آتش را از دست بدهند. اما از طریق اضافه نمودن سوخت مناسب آن را حفظ نمودند، و سپس اولین جستجو برای یافتن هیزم توسط والدین تمامی بشریت آغاز شد.

این یکی از شادی بخش ترین لحظات در زندگی کوتاه ولی پرحادثه آنان بود. آنها در تمامی طول شب بیدار مانده و سوختن آتش خود را نظاره کردند، غافل از این که اکتشاف آنان این را میسر می ساخت که با آب و هوا رو در روی نموده و از این رو برای همیشه از خویشان حیوانی خود که متعلق به سرزمینهای جنوب بودند مستقل باشند. بعد از سه روز استراحت و لذت بردن از آتش، آنها به سفر خود ادامه دادند.

نیاکان نخستی آندان اغلب به آتشی که توسط صاعقه آفر وخته شده بود سوخت بیشتر رسانیده بودند، اما هرگز پیش از آن مخلوقات زمین از یک متد ایجاد آتش بنا بر اراده خود برخوردار نبودند. اما مدتی طولانی طول کشید تا این که دوقلوها یاد گرفتند که خزّه خشک و سایر مواد، درست همانند لانه های پرندگان آتش می افروزد.

۳- خانواده آندان

تقریباً دو سال از شب خروج دوقلوها از خانه می گذشت که اولین فرزند آنان متولد گشت. آنها او را سونتاد نامیدند. و سونتاد اولین مخلوق متولد یورنیشیا بود که در هنگام تولد در جامه استحفاظی پوشانیده شده بود. نژاد بشری آغاز گشته بود. و با این تکامل نوین، غریزه مراقبت صحیح از نوزادانی که به طور فزاینده ضعیف می شدند پدیدار گشت. این امر توسعه تدریجی ذهن نوع هوشمند را در مقایسه با نوع صرفاً حیوانی مشخص می سازد. آندان و فانتا مجموعاً نوزده فرزند داشتند، و آنقدر زنده ماندند که از همدمی تقریباً پنجاه نوه و نیم دوجین نتیجه بهره مند شوند. خانواده در چهار پناهگاه به هم پیوسته سنگی یا نیمه غاری مسکونی شده بود. سه عدد از آنها توسط راهروهای متصل که سنگ آهک نرم آن با ابزاری از سنگ چخماق که به وسیله فرزندان آندان اختراع شده بودند حفاری شده بود.

این آندانیه های اولیه یک روح آشکار قبیله ای را به وضوح نشان می دادند. آنها به طور دسته جمعی به شکار می رفتند و هرگز از منزلگاه زیاد دور نمی شدند. آنها به نظر می رسید درک می کردند که یک گروه منفرد و بی همتایی از موجودات زنده اند و از این رو باید از جدا شدن اجتناب کنند. این حس صمیمانه خویشاوندی بدون شک به سبب خدمت افزون ذهنی ارواح یاور بود.

آندان و فانتا به طور بی وقفه برای پرورش و ارتقاء قبیله تلاش کردند. آنها تا سن چهل و دو سالگی زندگی کردند، تا این که در هنگام یک زمین لرزه از طریق سقوط یک صخره معلق هر دو کشته شدند. پنج تن از فرزندان آنان و یازده نوه به همراه آنان جان سپردند، و تقریباً بیست تن از نوادگان آنان دچار صدمات جدی شدند. سونتاد به دنبال مرگ والدین خود، به رغم یک پای شدیداً صدمه دیده، بلافاصله رهبری قبیله را به عهده گرفت و به گونه ای توانمند توسط همسر خود، مسن ترین خواهر خود، باری شد. کار نخست آنان غلظانیدن سنگها برای مدفون ساختن مؤثر والدین، برادران، خواهران مرده خود و فرزندان بود. نباید اهمیت بیش از حد برای این عمل تدفین قائل شد. برداشت آنان پیرامون بقا پس از مرگ بسیار گنگ و مبهم بود و عمدتاً از زندگی رویایی و ایده آل چندسان آنان سرچشمه می گرفت. این خانواده آندان و فانتا تا نسل بیستم دوام آورد، تا این که رقابت برای خوراک و اصطکاک اجتماعی موجب آغاز تفرق آنان گشت.

۴- قبایل آندانی

انسانهای بدوی — آندانیهها — چشمان سیاه رنگ و پوستی تیره رنگ داشتند، چیزی بین زرد و سرخ. ملانین یک ماده رنگزا است که در پوست تمامی موجودات بشری یافت می شود. آن رنگ مایه اولیه پوست آندانی است. این آندانیه های اولیه در نمای کلی و رنگ پوست، بیشتر شبیه اسکیموهای امروزی بودند، تا هر نوع موجود زنده بشری دیگر. آنها اولین مخلوقاتی بودند که از پوست حیوانات به عنوان حفاظی بر علیه سردی استفاده کردند. بدنهای آنها نسبت به انسانهای امروزی اندکی موی بیشتری داشت. زندگی قبیله ای نیاکان حیوانی این انسانهای اولیه حکایت از آغاز سنن اجتماعی بشمار می کرد، و با

احساسات در حال بسط و نیروهای افزایش یافته مغزی این موجودات، در سازمان اجتماعی و تقسیم کار قبیله‌ای، رشدی فوری به وقوع پیوست. آنها بسیار تقلیدگرا بودند، اما غریزه بازی کردن فقط اندکی رشد یافته بود، و شوخ طبعی تقریباً به کلی غایب بود. انسان بدوی گهگاهی لبخند می زد، اما هرگز قهقهه سر نمی داد. مزاح میراث نژاد بعدی آدم بود. این موجودات اولیه بشری مثل بسیاری از انسانهای در حال تکامل دوران بعد نسبت به درد زیاد حساس نبودند و نسبت به اوضاع ناخوشایند زیاد واکنش نشان نمی دادند. زایمان برای فانتا و نواده‌های بلافصل وی یک آزمون دردآور یا عذاب آور نبود.

آنها یک قبیلهٔ اعجاب‌انگیز بودند. مردها برای امنیت زوجه‌های خود و فرزندانشان قهرمانانه می جنگیدند. زن‌ها به طرز بی‌عاطفه خود را وقف فرزندان خود می کردند. اما میهن دوستی آنان تماماً به قبیلهٔ نزدیک محدود می شد. آنها به خانواده‌های خود بسیار وفادار بودند. آنها بدون چون و چرا در دفاع از فرزندان خویش جان می دادند، اما قادی به درک تلاش برای بهتر ساختن دنیا برای نوه‌های خویش نبودند. به رغم این که تمامی احساسات بنیادی برای تولد مذهب در این یورنشیا بومی از پیش موجود بود، نوع دوستی هنوز در قلب انسان به وجود نیامده بود.

این انسانهای اولیه برای رفیقان خود از یک عاطفهٔ متأثر کننده برخوردار بودند، و قطعاً یک ایدهٔ واقعی، گرچه بدوی، از دوستی داشتند. در ایام بعد، این یک منظر عادی بود که در طی نبردهای دائماً تکراری آنان با قبایل پست تر، نظاره‌گر این باشید که یکی از این انسانهای بدوی طی پیکار ضمن این که دلیرانه با یک دست می جنگید، با دست دیگر سعی در حفاظت و نجات یک یار جنگجوی زخمی داشت. بسیاری از عالی‌ترین و والاترین خصایص بشری متعلق به توسعهٔ متعاقب تکاملی، به گونه‌ای تأثیر برانگیز در این مردمان بدوی از پیش موجود بود.

قبیلهٔ اولیهٔ آندانی تانسل بیست و هفتم یک خط ناگسسته رهبری را حفظ نمود. در این هنگام از آنجا که در میان نوادگان مستقیم سونتاد هیچ فرد مذکری ظاهر نگشت، دو تن از رهبران بالقوهٔ رقیب قبیله برای کسب رهبری به نبرد برخاستند.

پیش از پراکندگی گستردهٔ قبایل آندانی، در نتیجهٔ تلاشهای اولیهٔ آنان یک زبان پیشرفته برای ارتباط متقابل آنان شکل گرفته بود. این زبان به رشد خود ادامه داد، و به دلیل اختراعات جدید و انطباقات با محیط که توسط این مردم فعال، خستگی‌ناپذیر و کنجکاو صورت می یافت، تقریباً به طور روزانه چیزهای جدیدی به آن اضافه می گشت. و این زبان، تا هنگام ظهور بعدی نژادهای چند رنگه، کلام یورنیشیا، زبان خانوادهٔ اولیهٔ بشر گردید. با گذشت زمان بر تعداد قبایل آندانی افزوده گشت، و ارتباط خانواده‌های در حال گسترش موجب اختلاف نظر و سوء تفاهم می شد. تنها دو چیز اذهان این مردمان را اشغال می کرد: شکار برای تهیهٔ خوراک و جنگ برای انتقام خویش بر علیه یک بی عدالتی واقعی یا فرضی، یا توهین به وسیلهٔ قبایل همسایه.

خصوصیتهای خانواده‌گی افزایش یافت. جنگهای قبیله‌ای در گرفت، و بهترین عناصر گروههای توانمندتر و پیشرفته‌تر متحمل زیانهای جدی گردیدند. برخی از این لطمات جبران‌ناپذیر بودند. برخی از ارزشمندترین تیره‌های توانمندی و هوش برای همیشه در دنیا از بین رفتند. این نژاد نخستین و تمدن بدوی آن توسط این پیکاری وقفهٔ قبایل، در خطر نابودی قرار گرفتند.

محال است که چنین موجودات بدوی را به اشتیاق زندگی با یکدیگر در صلح و داشت. انسان از تبار حیوانات جنگجو است، و هنگامی که مردم بی فرهنگ به طور نزدیک با یکدیگر هم‌نشینی می کنند، موجب آزار و رنجش هم می شوند. حاملین حیات از این تمایل در میان مخلوقات تکاملی آگاهند و از این رو برای جدایی نهایی موجودات بشری در حال تکامل به حداقل سه و اغلب شش نژاد مشخص و جداگانه تهیه می بینند.

۵- پراکندگی آندانیها

نژادهای اولیه آندانی به حد زیادی به داخل آسیا نفوذ نمودند، و در ابتدا وارد آفریقا نشدند. جغرافیای آن ایام، آنها را به سوی شمال رهنمون گردید، و این مردم بیشتر و بیشتر به سوی شمال سفر کردند تا این که توسط یخ دوران یخبندان سوم که به آرامی در حال پیشروی بود از حرکت باز ایستادند.

بیش از آن که این ورقه گسترده یخی به فرانسه و جزایر بریتانیا رسد، نوادگان آندان و فانتا به سمت غرب در اروپا پیشروی نموده و بیش از یک هزار اسکانگاه جداگانه در امتداد رودخانه‌های بزرگ که به سوی در آن هنگام آبهای گرم دریای شمال روان بودند برقرار ساخته بودند.

این قبایل آندانی رودخانه نشینان اولیه فرانسه بودند. آنها برای دهها هزار سال در امتداد رودخانه شم زندگی کردند. شم رودخانه‌ای است که توسط یخچالها تغییر نیافته است و درست همانند امروز در آن روزها به سوی دریا جاری بود. و این امر روشن کننده این است که چرا شواهد بسیار مربوط به نوادگان آندانی در امتداد مسیر شیب این رودخانه یافت می‌شود.

این بومیهای یورنیشیا روی درختان زندگی نمی‌کردند، گرچه در مواقع اضطراری هنوز بر فراز درختان می‌رفتند. آنها به طور مرتب در زیر پناه صخره‌های جلو آمده در امتداد رودخانه‌ها و در غارهای واقع در دامنه تپه‌ها که برای آنها نمای خوبی از نزدیک شدن دیگران فراهم می‌ساخت و آنها را نسبت به عناصر پناه می‌داد زندگی می‌کردند. آنها بدین ترتیب از وجود آتشهایشان بدون این که زیاد از دود آن معذب باشند بهره‌مند می‌شدند. آنها در واقع غارنشین نیز نبودند، گرچه در ایام بعد ورقه‌های یخی هر چه بیشتر به سمت جنوب حرکت نموده و نسلهای بعدی آنها را به غارها راندند. آنها ترجیح می‌دادند در نزدیکی حاشیه جنگل و در کنار جویبار مستقر شوند.

آنها در همان اوان در پنهان ساختن منزلگاههای جزئاً پوشیده خود به طرز خارق‌العاده‌ای زیرک شدند و در ساختن اتاقهای سنگی، کلبه‌های سنگی گنبدی شکل، که شبها برای خواب به آن می‌خزیدند، از خود مهارت زیادی به نمایش گذاردند. ورودی چنین کلبه‌ای از طریق غلطانیدن یک سنگ به جلوی آن بسته می‌شد، سنگ بزرگی که به این منظور، پیش از آن که سنگهای پشت بام نهایتاً در جای خود قرار داده شوند، در داخل گذارده می‌شد.

آندانیها شکارچیان بی‌باک و موفق بودند، و به جز توت‌های وحشی و برخی میوه‌های درختان منحصراً از طریق گوشت ارتزاق می‌کردند. همانطور که آندان تبر سنگی را کشف کرده بود، نوادگان او نیز در همان اوایل ترکه پرتابی و نیزه را کشف کرده و از آن استفاده مؤثری می‌کردند. سرانجام یک اندیشه ابزار ساز در پیوند با دستانی که از افزار بهره می‌گرفت مشغول به کار گشت، و این انسانهای اولیه در ساختن ابزار چخماقی بسیار چیره دست شدند. آنها در جستجوی سنگ چخماق تادورترین نقاط سفر می‌کردند، درست همانطور که انسانهای امروزی در جستجوی طلا، پلاتین و الماس به اقصی نقاط زمین سفر می‌کنند.

و به طرق بسیار دیگر، این قبایل آندانی درجه‌ای از ذکاوت را به نمایش گذاردند که نسلهای عقب رونده آنان تا نیم میلیون سال نیز به آن نرسیدند، گرچه آنها بارها روشهای گوناگون برافروختن آتش را مجدداً کشف نمودند.

۶- آناگار - اولین آموزگار حقیقت

به تدریج که پراکندگی آندانیها گسترش یافت، وضعیت فرهنگی و معنوی قبایل برای تقریباً ده هزار سال به قهقرا رفت، تا ایام آناگار که رهبری این قبایل را به عهده گرفت، به میان آنان صلح و آرامش آورد، و برای اولین بار

تمامی آنان را به نیایش «جان دهنده به انسانها و حیوانات» رهنمون گشت. فلسفه آندان بسیار مغشوش شده بود. او به دلیل آسایش زیادی که از کشف تصادفی آتش به وسیله خود وی نصیبش شده بود با فاصله اندکی از تبدیل شدن به یک آتش پرست گریخته بود. با این وجود قدرت استدلال، او را از کشف خویش به سوی خورشید به عنوان یک منبع برتر و هیبت انگیزتر حرارت و نور رهنمون ساخت، اما خورشید بسیار دور بود و لذا او خورشید پرست نشد.

در آندانیها در همان اوایل ترس از عناصر – تندر، صاعقه، باران، برف، تگرگ و یخ به وجود آمد. اما گرسنگی، میل دائماً تکراری این ایام نخستین بود، و چون آنان به قدر زیادی از حیوانات ارتزاق می کردند، نهایتاً شکلی از پرستش حیوان را به وجود آوردند. برای آندان حیوانات بزرگتر خوراکی سمبلهای قدرت خلاقه و نیروی حافظ بودند. گاه گاه مرسوم می گشت که انواع این حیوانات بزرگتر به عنوان اشیاء پرستشی تخصیص داده شوند. طی دوران محبوبیت یک حیوان مشخص، شکل ابتدایی آن روی دیوارهای غارها ترسیم می شد، و بعدها، به تدریج که در زمینه هنر پیشرفت مداوم حاصل گشت، چنین الهه حیوانی در چیزهای مختلف تزئینی حکاکی می شد.

در اوایل مردمان آندانی به امتناع ورزیدن از خوردن گوشت حیوان مقدس قبیله عادت کردند. آنها در مدتی کم، به این منظور که اذهان جوانهای خود را به گونه ای مناسب تحت تأثیر قرار دهند، یک آیین تقدیسی که پیرامون بدن یکی از این حیوانات مورد حرمت انجام می یافت به وجود آوردند. و باز هم بعد از آن، این نمایش ابتدایی به مراسم مفصل قربانی نسلهای بعدی آنان تکامل یافت. و این منشأ قربانی کردن به عنوان بخشی از پرستش می باشد. این ایده به طور مبسوط توسط موسی در آیین نیایش عبرانی به وجود آمده و قاعده کلی آن توسط پولس رسول به عنوان اصل اعتقادی پرداخت کفاره گناه از طریق «ریختن خون» حفظ گردید.

این امر که خوراک یک چیز تماماً مهم در زندگی این انسانهای بدوی بود، توسط دعایی که به وسیله آناگار، آموزگار بزرگ آنان، به این مردمان ساده آموزش داده می شد نشان داده می شود. و این دعا چنین بود:

«ای جان حیات، روزی ما را امروز به ما عطا فرما. ما را از شر یخ برهان. ما را از دست دشمنانمان در جنگل نجات ده، و با بخشندگی ما را به عالم بزرگ آن سوپذیرا شو.»

آناگار مقرر مرکزی خود را در سواحل شمالی دریای باستانی مدیترانه، در ناحیه کنونی دریای خزر، در اسکانهایی که آبان نامیده می شد برقرار ساخت. این جامکان اقامتی بود که در مسیر گردش به سوی غرب، در سفر از سرزمین جنوبی بین النهرین به سوی شمال راه می برد. او برای اشاعه اصول اعتقادی جدید تک خدایی خویش و برداشت خود از دنیای بعد، که آن را عالم بزرگ آن سو می نامید، از آبان آموزگاران به دهکده های دور دست فرستاد. این فرستادگان آناگار، اولین مبلغین مذهبی دنیا بودند. آنها اولین موجودات بشری بودند که گوشت را طبخ می نمودند و اولینهایی بودند که به طور منظم از آتش در تهیه غذا استفاده می کردند. آنها گوشت را روی سر ترکه چوب و نیز روی سنگهای داغ می پختند. آنها بعدها قطعات بزرگ گوشت را در آتش بریان می کردند، اما نسلهای بعدی آنان تقریباً تماماً به استفاده از گوشت خام بازگشت نمودند.

آناگار (از سال ۱۹۳۴ بعد از میلاد مسیح) ۹۸۳۳۲۳ سال پیش به دنیا آمد و شصت و نه سال عمر نمود. تاریخچه دست آوردهای این ذهن ماهر و رهبر معنوی ایام قبل از پرنس سیاره ای، بازگویی شورانگیز سازماندهی این مردمان بدوی به صورت یک جامعه واقعی می باشد. او یک دولت قبیله ای کارآمد را که نظیر آن تا هزاره سال دیگر توسط نسلهای بعد به وجود نیامد بنیان نهاد. تا ورود پرنس سیاره ای، دیگر هرگز چنین تمدن معنوی در کره زمین وجود نداشت. این مردم ساده از یک مذهب واقعی، گرچه بدوی، برخوردار بودند. اما این مذهب به دست نسلهای آتی در حال انحطاط آنان از بین رفت.

گرچه آندان و فانتا هر دو و نیز بسیاری از نوادگان آنان تنظیم کننده فکری دریافت کرده بودند، زودتر از ایام آناگار نبود که تنظیم کننده‌ها و فرشتگان محافظ سرافین در تعداد زیاد به یورنشیا آمدند. این در واقع عصر طلایی انسان بدوی بود.

۷- بقای آندان و فانتا

آندان و فانتا، بنیان گذاران تحسین برانگیز نژاد بشر، به محض ورود پرنس سیاره‌ای در هنگام مورد داوری قرار گرفتن یورنشیا، مورد قدردانی واقع شدند، و در موعد مقرر از نظام دنیاهای قصر بیرون آمده و رتبه شهروندی در جروسیم دریافت کردند. اگر چه آنها هرگز اجازه نیافته‌اند به یورنشیا بازگردند، از تاریخ نژادی که بنیان نهادند مطلعند. آنها نسبت به خیانت کلیگسشیا اندوهگین گشتند و به خاطر شکست آدم محزون شدند، اما هنگامی که این خبر دریافت شد که میکائیل کره آنان را به عنوان صحنه اعطای نهایی خود برگزیده به اندازه وافر مسرور شدند.

در جروسیم آندان و فانتا هر دو با تنظیم کنندگان خود پیوند خوردند، و چندین تن از فرزندان آنان شامل سونناد نیز چنین شدند، اما حتی اکثر فرزندان بلافصل آنان فقط به پیوند با روح دست یافتند. آندان و فانتا مدت کوتاهی پس از ورود آنان به جروسیم از حاکم سیستم اجازه یافتند که به اولین کره قصر بازگشته تا به همراه شخصیت‌های مورانشیا که به زائران زمان از یورنشیا برای ورود به کرات آسمانی خوشامد می‌گویند خدمت کنند. و آنها به طور نامحدود به این خدمت گمارده شده‌اند. آنها درخواست کردند که در رابطه با این آشکار سازیها به یورنشیا سلام بفرستند، اما این تقاضای آنان به گونه‌ای خردمندانه مورد قبول واقع نشد.

و این بازگویی قهرمانانه‌ترین و مسحور کننده‌ترین فصل در تمام تاریخ یورنشیا است، داستان تکامل، تقلاهای زندگی، مرگ و بقای جاودانه والدین استثنایی تمامی بشریت.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات مقیم سیاره.]